

ارتباط بین فرهنگی و حل منازعات؛ به سمت رویکردی ایرانی^۱

چکیده

یک رابطه بین فرهنگی مؤثر، واقع‌گرایانه و بی‌عیب و نقص می‌تواند به بهبود تفاهم میان فرهنگی منجر شود و به نظر می‌رسد که بسیاری از ناکامی‌ها در همکاری‌های بین فرهنگی و حل منازعه با مشکلات ارتباطی و تفاوت‌های فرهنگی در ارتباط است. به بیان دیگر استقرار یک رابطه مؤثر و مناسب بر پایه حسن نیت و یک تفاهم فرهنگی دوسویه می‌تواند بسیاری از نزاع‌های ملی و بین‌المللی را حل کند. چنین موضوعی زمانی بحرانی‌تر، حساس‌تر و سرانجام پیچیده‌تر خواهد شد که نزاعی میان افراد یا نمایندگان حکومت یک کشور کمتر توسعه یافته و یک کشور توسعه یافته، به ویژه در میان کشورهای غربی درگیرد. در عمل، «نظم» امروز جهان در حال زوال است و بحران‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بی‌سابقه‌ای در آن به وجود آمده است که از طریق ابزارهای سنتی قابل حل نیست. این بحرانها را تنها می‌توان از طریق ایجاد یک «نظم جهانی» جدید از میان برداشت.

این مقاله قصد دارد تا به ایجاد تدابیری در جهت یک تفاهم میان فرهنگی و توسعه نظام حکومتی (در مورد ایران، اصلاحات حکومتی) کمک کند، به نحوی که به یک همکاری متقابل در جهت تغییر منجر شود؛ که اگر چنین شود، تا هدف راه زیادی باقی نخواهد ماند.

به نظر می‌رسد بسیاری از ناکامیها در جهت همکاریهای بین‌المللی و حل منازعات به مشکلات ارتباطی و تفاوت‌های فرهنگی مربوط می‌شود. به بیان دیگر ایجاد یک ارتباط واقع‌گرایانه، شایسته و مؤثر بر پایه تفاهم فرهنگی و حسن نیت می‌تواند بسیاری از مناقشات ملی و بین‌المللی را حل کند. این موضوع زمانی بیش از پیش حاد و حساس و بالاخره پیچیده جلوه می‌کند که اختلاف بحث‌انگیزی میان افراد یا نمایندگان حکومتی ملت‌های توسعه یافته، مخصوصاً جوامع غربی و ملت‌های کمتر توسعه یافته ایجاد شود.

کلید واژه‌ها

ارتباطات بین فرهنگیها، حل تضاد، ارتباطات اثربخش، رفورم اداری، یکپارچگی فرهنگی، شناخت متقابل

۱. نوشتار حاضر برگردان مقاله Intercultural Communication and Conflict Resolution; Towards an Iranian Approach است که در سال ۲۰۰۴ از طرف آقای دکتر رضا

نجف‌بیگی در کنفرانس بین‌المللی گفت‌وگو و انتقال فرهنگی در دانشگاه هنت زو در چین ارائه شده است.

درآمد

شروط اصلی روابط میان فرهنگها چیست و چه موانعی در این راه وجود دارد؟ بخش اصلی این مسئله احساس و ادراک مشکلات طرف مقابل و آگاهی از چگونگی پرداختن به مشکلات مربوطه است. فقدان این آگاهی شاید بزرگترین مانع در برابر حل مشکلات بین‌المللی و کمک افراد یا ملتها به یکدیگر باشد. به علاوه احساس برتری باعث ایجاد اعتماد به نفس غلط می‌شود و می‌تواند به توانایی و امکان حل منازعه و دستیابی به همکاری فنی مطلوب آسیب رساند. مهم‌ترین پرسشی که باید در مورد ارتباط و موانع فرهنگی پرسیده شود، این است که آیا می‌توانیم فرهنگهای معاصر دیگر را بر پایه شناخت و احساسی که در مورد گذشته خود داریم، بشناسیم؟

با وجود آگاهی فعلی ما از موانعی که در راه یک ارتباط بین فرهنگی موفق در سطوح بین‌المللی وجود دارد، متأسفانه هنوز زمانی که متخصصین یا نمایندگان ملتهای مختلف برای بحث در باره برخی مسائل با هم ملاقات می‌کنند، توجه درخوری به راه‌حلهای مشکلات بین‌المللی نشان داده نمی‌شود. این نشان می‌دهد که ارتباط مؤثر میان فرهنگها مستلزم پذیرش تفاوتها و تحمل فرهنگی

است. فرهنگ برای جامعه مانند حافظه برای فرد است (ترین دیس، ۱۹۹۴). در واقع سختیهای ارتباط بین فرهنگی مخصوصاً بین ملتهای غربی و ملتهای کمتر توسعه یافته به ندرت همان‌طور که هستند، دیده شده‌اند. وقتی مردم کشورهای مختلف سعی می‌کنند برخی مشکلات را حل یا به یکدیگر کمک کنند، متوجه می‌شوند که قادر به درک یکدیگر نیستند و گرایش هر یک به این است که تقصیر را به گردن آن خارجیها و نادانی آنها بیندازد. (هال، ۱۹۶۰).

یک جامعه به همان اندازه‌ای می‌تواند فرهنگها و تمدنهای دیگر را تحمل کند که قادر به تحمل درجاتی از تفاوت در درون خود باشد و به بخشهای مختلف اجازه دهد تا پیرامون این تفاوتها با یکدیگر گفتگو کنند. چنین شرایطی در غرب کمتر دیده می‌شود و متأسفانه در گذشته قدرتهای مرکزی جهان همواره سعی در حذف این تفاوتها و هماهنگ کردن آنها با یک فرهنگ «دولتی» داشته‌اند.

هدف این بخش بحث در مورد دو مسئله است: اول، تنظیم درست و مؤثر روابط بر پایه شناخت فرهنگی که می‌تواند تأثیر به سزایی در حل مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در میان ملتها داشته باشد. و دوم، نقش و تأثیر متخصصین و نمایندگان آگاه و

بدون پیشداوری که در اجرای برنامه‌های توسعه شرکت می‌کنند، باید مورد توجه جدی قرار گیرد. امروز شواهد کافی از بازده کار متخصصینی که فاقد این خصوصیات بوده‌اند، در دست است که نشان می‌دهد چگونه این افراد باعث ایجاد مشکلات و بدگمانیهای بیشتری شده‌اند و به همکاریها و راه‌حلهای فعلی منازعات، مخصوصاً در سطوح بین‌المللی لطمه زده‌اند.

۱. ارتباط مؤثر بر پایه شناخت بین فرهنگی

شاید در میان همه ملل، فراگیرترین مشکل، مشکل ارتباط باشد. به بیان دیگر در یک فرهنگ، ارتباط تأثیرات پیچیده بسیاری دارد. وقتی که این ارتباط بین دو فرهنگ ایجاد شود، از این نیز پیچیده‌تر می‌شود؛ چرا که دو فرهنگ در یک بافت نمادین می‌شوند و با یکدیگر تبادلاتی انجام می‌دهند. بنابراین ارتباط بین فرهنگی به عنوان شرط لازم ارتباط، نیازمند هم‌سویی است. منظور از هم‌سویی هرگونه تلاشی است که می‌تواند برای آشنا کردن و تربیت یک فرد در زندگی، کار، روابط اجتماعی، هنجارها، ارزشها، سنتها، مذهب و دیگر جنبه‌های ملت خود و ملت‌های مربوطه دیگر لازم باشد. شاید اصول زیر بتواند نوعی از هم‌سویی را روشن کند:

- بالارفتن آگاهی و شناخت ما از فرهنگ خودمان؛

- وقوف بیشتر به رفتارها و احساسات خود در برابر مردم یک کشور خارجی و برعکس؛

- شناخت بهتر از محیط‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فرهنگ‌های خارجی و تأثیر آنها بر رفتار فردی؛

- دستیابی به هوشیاری بیشتر و به رسمیت شناختن تشابهات و تفاوت‌های میان فرهنگ‌های مختلف؛

- توسعه تخصص مقایسه‌ای و ارتقای مهارت‌های تعاملی و ارتباط بین فرهنگی؛

- توسعه مهارت‌های تحلیلی، حل مسئله، تفکر انتقادی و مهارت‌های کلی ارتباطی.

در کل هم‌سویی میان غربیها آسان‌تر و عملی‌تر است تا بین غربیها با مردم بخش‌های دیگر دنیا. اما برخی عوامل، شناخت دیگر فرهنگها را تسهیل کرده و به برقراری ارتباط با مردم فرهنگ‌های دیگر کمک می‌کند. مطالعه تاریخ، زبان، مذهب، استانداردهای سنتی، ارزشها و هنجارهای ملل دیگر قطعاً به شناخت بین فرهنگی کمک می‌کند؛ اما این تنها شروع کار است. حسن نیت، صداقت و احترام، اساس توسعه آگاهی فرهنگی

هستند. علاوه بر آن چنانچه هال می‌گوید، هنر شناخت فرهنگ بیگانه نیست، بلکه شناخت فرهنگ خودمان است. ارتباط مؤثر میان فرهنگها مستلزم پذیرش تفاوتهاست. یکی از ضعفهای اصلی، ناتوانی اکثر افراد در تأیید این امر است که کاملاً طبیعی است دیگران با ما متفاوت باشند (هال، ۱۹۶۰).

به نظر می‌رسد که در غرب، پیشرفت تکنولوژیک لزوم شناخت دقیق سطوح مختلف معیشت (subsistence) اجتماعی را زیر سؤال برده است و واقعیت فرهنگی در کل و به خصوص موقعیتهای تجارتي از نظر ارتباط در پایین‌ترین سطح فرهنگی ممکن قرار دارند و نمی‌توانند هیچ پایه‌ای را برای شناخت یک سیاست ملی با توجه به «کیفیت زندگی» مردم ارائه دهند.

مردمی که ماجراجوتر هستند و از جوامعی غیر از جامعه خودشان بازدید کرده یا در آنها زندگی می‌کنند، قادرند یک دانش فرهنگی واقع‌نگرانه را پدید آورند. برای مثال در کشورهای خاورمیانه، پذیرفتن چند ملاقات‌کننده به طور همزمان و یا داشتن یک مکالمه تلفنی طولانی در حین ملاقاتها، رفتاری معمول است، اما در غرب چنین نیست.

مردم آمریکای لاتین معمولاً در قرار ملاقاتهای شخصی خود اصراری به تنها بودن ندارند. آنها حتی از اینکه افراد مختلفی را به منظورهای متفاوت در یک زمان ملاقات کنند، لذت می‌برند (هال و وایت، ۱۹۶۶). برای تاجران یونانی نادیده گرفتن جزئیات و اتخاذ تصمیمات سریع عملی نیست، در حالی که در کشورهای غربی توافق بر سر نکات اصلی مهم است؛ چرا که جزئیات خود به خود حل می‌شوند. یونانیها برای سلسله مراتب احترام زیادی قائل‌اند. مدیریت در تجارت خانوادگی سنتی یونانی، محافظه‌کارانه و پدرسالارانه است و قدرت تنها در درجات کمی تفویض می‌شود (پافر، ۱۹۹۶). در این زمینه، هال و وایت تصویری بسیار واقعی از برخی تفاوتهای فرهنگی میان ملتها ارائه داده‌اند. در آمریکای مرکزی این یک سنت است که فرد قبل از بحث در مورد ماهیت معامله، باید دست‌کم سه بار طرف مقابل را ببیند (هال و وایت، ۱۹۶۶). برای فردی در فرهنگ خاورمیانه، تنظیم یک ضرب‌الاجل تأثیراتی به همراه دارد و تلویحاً به معنی کنار گذاشتن آن فرد است. یک مهندس اردنی به توکیو پرواز می‌کند تا گروهی از کارگران ژاپنی را قبل از اینکه برای ساخت یک

کارخانه جدید به اردن سفر کنند، با مدیریت عرب آشنا کند (الاشماوی، ۱۹۹۸).

بی‌توجهی به این هنجارها، ارزشها و سنتها و فقدان دانش پایه‌ای در زمینه ارتباط بین فرهنگی ملل مختلف، مانند تاجران حتی در میان افسران و سیاستمداران عالی رتبه نیز مشکلی عمومی است.

ارتباط موفق تنها بر پایه یک رابطه متقابل دقیق و صافانه به دست می‌آید. این به نفع هیچ کس نیست که فرهنگ خود را به دیگران تحمیل کند. در واقع برخوردهای بین فرهنگی همیشه زیانبار هستند، مگر اینکه به ارتباط منتهی شوند و این تنها در صورتی محقق می‌شود که ملاقات کننده یا مهاجر با فرهنگ میزبان احساس احترام و همدلی داشته باشد. ما از طریق فرهنگ‌پذیری می‌توانیم در مورد تفاوت‌های فرهنگی و لزوم سازگاری اطلاعات کسب کنیم. سوء تفاهمات زیانبار زیادی اتفاق می‌افتند، نه تنها به دلیل اشتباه در استفاده از کلمات یا اصطلاحات، بلکه به دلیل فقدان حسن نیت و آگاهی فرهنگی که سازگاری را مشکل می‌کند.

افراد با اعتماد به نفس که از فرهنگ خود آگاه هستند و انتظارات واقع‌گرایانه و انعطاف‌پذیری دارند، بهتر می‌توانند با

جنبه‌های مختلف فرهنگهای دیگر و شرایط زندگی و کار در جوامعی غیر از جامعه خودشان سازگاری پیدا کنند. بنابراین برای کسانی که به فرهنگها و جوامع دیگر علاقمند هستند، مصاحبت با دیگران و همین‌طور آموختن هنجارها، ارزشها و عادات آنها، باید کار آسانی باشد.

تنها اگر شناخت عمیق تمدنهای دیگر می‌توانست بخشی از آموزش ابتدایی باشد، شرایط واقعی برای شناخت بین فرهنگی آینده فراهم می‌شد. متأسفانه یونسکو نتوانسته است دولت - ملتها را متقاعد کند که کتابهای تاریخ خود را با تصفیه آنها از غرض‌ورزیهای خاک‌پرستانه‌ای که این کتابها از آن رنج می‌برند و با ارائه اطلاعات واقعی در باره تمدنهای بزرگ دیگر اصلاح کنند. همچنین باید در مدارس راهنمایی و دبیرستان دنبال کردن واقعیات فرهنگی تمدنهای دیگر در دروس مقطعی الزامی باشد.

از آنجا که ما باید یک تمدن سیاره‌ای را بنا کنیم، لازم است همه افراد خود را با ریشه‌های پدیده انسانی آشنا کنند تا بهتر بفهمند که ما از کجا آمده‌ایم و در مقایسه با دیگران که هستیم و در نتیجه بهتر متوجه شویم که با هم به کجا خواهیم رفت. چنین

برنامه‌ای تنها در صورتی موفق است که بر یک پایه بین‌المللی استوار باشد: یونسکو می‌بایست نماینده مناسبی در این جنبه بود و شناخت علل شکست آن برای ما مهم است.

۲- عوامل تأثیرگذار بر روابط بین‌گرمیها و ملتهای کمتر توسعه‌یافته

مردم از طریق سیستمهای ارتباطی آوایی است که می‌توانند تا حدودی به شناختی از یکدیگر برسند و بر دیگران تأثیر بگذارند یا از آنها تأثیر بگیرند. در واقع این ارتباط است که همکاری را امکان‌پذیر می‌کند (نایلن، و دیگران، ۱۹۶۷).

این ایده که فرهنگ باید به عنوان ارتباط در نظر گرفته شود، از این جهت مفید است که مسائلی را آشکار می‌کند که قبلاً به آنها فکر نشده است و در نتیجه راه‌حلهایی را به وجود می‌آورد که در غیر این صورت ممکن نبودند. ارتباط اغلب از طریق پرورش عمده‌ی پیش‌داوریهای فرهنگی مسدود می‌شود. احساس برتری در برابر مردم کشور میزبان و ناآگاهی و عقب‌افتادگی آنها، بیشترین آسیبها را در برقراری روابط بین دو ملت در بر دارد.

پیش‌پنداشته‌هایی در مورد ملل کمتر توسعه‌یافته به عنوان دشمن، بیگانه، بی‌سواد و نامتمدن، منابع دیگر توسعه و موفقیت را نابود و در میان طرفین ایجاد تعارض و بدبینی می‌کند. برخی از کشورها در

جهت‌گیریهای خود نسبت به کشورهای دیگر فردگراتر هستند و این افراد ممکن است در رابطه بین فرهنگی پذیرفته نباشد و می‌تواند منجر به ایجاد سوء تفاهم میان آنها شود. فردگرایی می‌تواند به عنوان یک الگوی اجتماعی تعریف شود که شامل افرادی می‌شود که به سستی با یکدیگر پیوند خورده‌اند و یکدیگر را به عنوان افرادی مستقل از جمع می‌بینند که براساس امیال، نیازها، حقوق و قراردادهای خود عمل می‌کنند (بهائات، ۲۰۰۲).

در میان عوامل فراوانی که مانع از همکاری دو جانبه و روابط سازنده میان گرمیها و ملل کمتر توسعه‌یافته می‌شود، می‌توان به توقع مهم شمرده شدن، استثنا واقع شدن و حق استفاده از امتیازات فوق‌العاده اشاره کرد. انطباق و سازگاری با ارزشهای کشور میزبان به همراه حسن نیت و احترام به شرایط کنونی طرف مقابل، اصول ارتباط موفق هستند (که مخصوصاً از سوی مردم‌شناسان استفاده می‌شود). کسانی که فرهنگ خود را می‌شناسند و با آن قوی و راضی هستند، می‌توانند خوبیهایی را که در اجتماعی می‌بینند که در آن زندگی یا کار می‌کنند، شناخته و قدر بدانند (دانیل، ۱۹۷۵).

یک دانشگاه یا وزارتخانه اغلب معتقدند که آنها منصف‌تر و عادل‌تر هستند و می‌دانند که چه چیز برای کشورهای کمتر توسعه‌یافته لازم و مناسب است. با این حال واضح است که سازمان‌دهی یک دانشگاه یا وزارتخانه یا هر مؤسسه دیگری باید در دست مردم کشوری باشد که این مؤسسه در آن وجود دارد و متعلق به آن است؛ دست کم تا جایی که اکثریت کارکنان آن را افراد همان کشور تشکیل دهند و افرادی که این مؤسسات را می‌سازند، همان شکلی را که دوست دارند، به آنها بدهند. آنها همچنین به آزادی نیاز دارند تا آنچه را که فکر می‌کنند برایشان بهتر است، انتخاب کنند؛ اما این اتفاقی است که به ندرت می‌افتد.

مانع دیگری که در راه فرآیند ارتباط بین فرهنگی قرار دارد، این است که طبقات اجتماعی بالا و متوسط رو به بالا مانند افراد متمول، صنعتگران، تاجران و مقامات ارشد دولتی و خصوصی تمایل دارند که در نظام اجتماعی - فرهنگی چند ملیتی کشور خودشان ادغام شوند. تجربه گذشته در کشورهای کمتر توسعه‌یافته نشان داده است که چنین گروه‌هایی کمک کمی به فرآیند توسعه کرده‌اند و از وظیفه خود در جهت‌دهی و هدایت خارجیها در تنظیم برنامه‌هایی که

در زمینه همکاری فنی در دهه‌های اخیر، شاهد منازعه بین فرهنگی مخصوصاً در حیطه آموزش و پرورش بوده‌ایم. در عمل، متخصصین آموزشی و مشاوران غربی کشورهای کمتر توسعه‌یافته، اغلب همان نوع برنامه‌هایی را که در جوامع خودشان به کار می‌رود، به این کشورها انتقال داده‌اند. نتیجه این عمل از ناکامی کامل تا موفقیت محدود متغیر است. کاملاً واضح است که کاربرد برنامه‌های پیشرفته آموزشی و پرورشی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته نیازمند زیرساختهای آموزشی مناسبی است که بیشتر ملل کمتر توسعه‌یافته فاقد آن هستند. شاید دست‌کم بتوان گفت که کشورهای پیشرفته نقشی مهم در تلاش برای کمک به کشورهای کمتر توسعه‌یافته در جهت برآوردن نیاز آنان به منابع انسانی آموزش‌دیده و ماهر بازی کرده‌اند، اما شاید وقت آن باشد که یاد بگیریم مداخله و تحمیل فرهنگی، تغییراتی را که الزاماً باید خودجوش و فطری باشند، به جای آنکه تقویت کند، منجمد می‌سازد.

متأسفانه یکی از نتایج چنین انتقال آموزشی بین فرهنگی، ایجاد نفرت در میان مردم کشورهای کمتر توسعه‌یافته است. به نظر می‌رسد یکی از دلایلی که در پس این نفرت پنهان است، اینکه خارجیها در اداره

برای توسعه کشورشان مناسب باشد، بی اطلاع‌اند.

عوامل دیگر شامل عدم علاقه اکثر خارجیها به آموختن زبان کشور میزبان (حتی بعد از سالها زندگی در آن کشور) می‌شود. این امر به اضافه عدم انطباق فرهنگی، ایجاد یک ارتباط بین فرهنگی سازنده و ثمربخش را مشکل می‌سازد و باعث کاهش بازدهی می‌شود. اما کسانی که از کشف خطوط فکری جدید و ویژگیهای فرهنگهای بیگانه لذت می‌برند، نه تنها از زندگی در خارج از کشور لذت می‌برند، بلکه در مشاغل خود نیز موفق‌تر هستند. زندگی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته به اندازه زندگی در غرب منظم نیست. میزان بالای بی‌سوادی، امکانات بهداشتی محدود، رشد بیش از حد بوروکراسی و کاغذ بازی دیگر از دید غرب پنهان نیست. باید این را پذیرفت که اگر چنین مشکلاتی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته وجود نداشت، نیازی به کمک غرب به آنها نبود.

مشکلات توسعه باید هم از دیدگاه اقتصادی و هم از منظر فرهنگی دیده شوند؛ چرا که اقتصاد مردم بخشی از فرهنگ آنهاست و تمایز جدی میان تأثیرات اقتصادی و فرهنگی وجود ندارد. فرهنگ حضور نامرئی

خود را در همه الگوهای ارتباطات روزمره اثبات کرده و این امر مخصوص کشورهای جهان سوم نیست. مردم‌شناسان، فرهنگ را به عنوان راه نهایی زندگی یک اجتماع می‌شناسند. بنابراین شناخت فرهنگی شرط لازم هر نوع همکاری در فرآیند توسعه اقتصادی و اجتماعی است. آنچه لازم است این‌که فرهنگ را به عنوان یک بخش مکمل به برنامه‌های ملی اضافه کنیم؛ البته این تلاش به ندرت در تنظیم برنامه‌های توسعه ملی اکثر کشورهای در حال توسعه انجام شده است.

ادغام فرهنگ در یک برنامه ملی می‌تواند با ابزارهای مختلفی مانند رسانه‌های جمعی، جلسات اجتماعی، مؤسسات و برنامه‌های آموزشی، روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون و مشارکت مستقیم مردم انجام گیرد. متأسفانه رهبران سیاسی اکثر کشورهای جهان سوم به شکل رقت‌باری از فرهنگ سنتی اجتماع بزرگ‌تر خود دور افتاده‌اند و این نتیجه نظامهای سیاسی است که معمولاً از بالا به پایین و استبدادی هستند.

بی‌توجهی به فرهنگ، خطر تضعیف فرآیند توسعه را به همراه دارد. برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی اغلب به دست

اقتصاددانان سپرده می‌شود که افق دیدشان کمتر سمت و سوی اجتماعی و فرهنگی دارد. نتیجه این می‌شود که پتانسیل عظیم فرهنگهای بومی برای بسیج مردم و تقویت اتحاد ملی عقیم می‌ماند؛ فرآیند توسعه همچنان به کندی پیش می‌رود؛ و گنجینه بکر و عظیم منابع انسانی و امکانات تقریباً بی‌پایان انسانی دست نخورده باقی می‌مانند. در اصل بی‌توجهی به فرهنگ به معنای واقعی آن در کشورهای جهان سوم ناشی از شکاف میان فرهنگهای محلی و طبقات حکومتی و نخبگانی است که تحت تأثیر الگوها، ارزشها، ساختارها و سلايق غربی هستند و یا از دیدگاههای خشک آنان در جهانی فکر نکردن ناشی می‌شود.

۳. مورد ایران

در «فرهنگ و اصطلاحات» و درجه موفقیت شاید یکی از نمونه‌های بارز نتایج نادیده گرفتن عوامل فرهنگی، تاریخی، سیاسی، مدیریتی و زبانی در برنامه‌های توسعه، مورد ایران باشد. در این مقاله سعی می‌شود برخی مشکلات مهمی که این کشور از سال ۱۹۵۲ با آنها روبه‌رو بوده، به تصویر درآید. ایران به عنوان یک کشور باستانی آسیایی با تاریخی کهن و فرهنگی غنی در طول قرن‌ها جایگاه هم‌زیستی گروههای قومی مختلف بوده است. از این رو، این کشور

در «فرهنگ و اصطلاحات» و درجه موفقیت شاید یکی از نمونه‌های بارز نتایج نادیده گرفتن عوامل فرهنگی، تاریخی، سیاسی، مدیریتی و زبانی در برنامه‌های توسعه، مورد ایران باشد. در این مقاله سعی می‌شود برخی مشکلات مهمی که این کشور از سال ۱۹۵۲ با آنها روبه‌رو بوده، به تصویر درآید. ایران به عنوان یک کشور باستانی آسیایی با تاریخی کهن و فرهنگی غنی در طول قرن‌ها جایگاه هم‌زیستی گروههای قومی مختلف بوده است. از این رو، این کشور

آزمایشگاهی عالی برای پژوهشهای جامعه - زبان‌شناختی و فرهنگی است. دوزبانی و چندزبانی، برخوردهای زبانی و تنوعات زبان‌شناختی از مسائل عمده جامعه - زبان‌شناختی و مطالعات فرهنگی ایرانی است که نیازمند توجه و بررسی علمی می‌باشد. این امر نشان از پیچیدگی تغییر و توسعه در هر بخش از نظامهای اجتماعی و حکومتی در ایران دارد. بنابراین باید در ارائه برنامه‌های توسعه به کشوری مانند ایران دقتی ویژه به خرج داد؛ در غیر این صورت ممکن است با مشکلات، برخوردها و شکستهایی رو به رو شد که کم و بیش مشابه اتفاقاتی است که برای بسیاری از مشاوران خارجی که از سالهای ۱۹۵۰ سعی کرده‌اند تغییراتی در نظامهای حکومتی ایران به وجود آورند، رخ داده است.

ایران همچنین کشوری است که تاریخی طولانی از اصلاحات مدیریتی و اداری با نتایج ناموفق فراوان داشته است. در ادامه با ارائه اطلاعاتی کلی در مورد ایران، بخشی از سندی از اصلاحات حکومتی انجام شده از سوی متخصصین خارجی در این کشور معرفی می‌شود.

جمعیت ایران از ۶۷ میلیون نفر تجاوز می‌کند و براساس اطلاعات مرکز آمار ایران،

میزان جمعیت شهری و روستایی به ترتیب ۴۴/۷۷۱ میلیون و ۲۲/۷۰۵ میلیون نفر است که در واقع ۶۶/۴ و ۳۳/۶ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. تهران، خوزستان، اصفهان، فارس و آذربایجان شرقی پرجمعیت‌ترین استانها هستند؛ تهران به عنوان پایتخت با جمعیتی بالغ بر ۷ میلیون نفر، پرجمعیت‌ترین شهر کشور است. بیش از ۱۱/۹۳۱ میلیون نفر در استان تهران زندگی می‌کنند که از این تعداد ۸۷ درصد در شهر و ۲۳ درصد در مناطق روستایی ساکن هستند. چندین دهه است که ایران با اصلاحات حکومتی دست و پنجه نرم می‌کند و عملاً هیچ موفقیت چشمگیری در این راه حاصل نشده است. در میان تلاشهای فراوانی که در این زمینه انجام شده است، می‌توان به تلاش برای بهبود نظام حکومتی که در سال ۱۹۵۳ به کمک مشاورین ایالات متحده و مساعدت آمریکایی در ایران شروع شده، اشاره کرد. در عمل به دلیل پیچیدگیهای مختلف، این همکاری مشترک، بهبودی در نظام حکومتی و مدیریتی کشور ایجاد نکرد، و این امر عمدتاً به دلیل پیش‌برداشتهای مشاورینی بود که به ایران آمدند و در نظامهای مدیریتی این کشور شرکت کردند، اما عوامل فرهنگی، اجتماعی و اداری را در نظر نگرفتند.

باید به یاد داشته باشیم که اکثر برنامه‌های توسعه و کمک فنی به کشورهای جهان سوم، عوامل فرهنگی و اجتماعی را در نظر نمی‌گیرند. کوتاک معتقد است بسیاری از مغایرتهای برنامه‌ها از توجه ناکافی به شرایط اجتماعی - فرهنگی موجود و در نتیجه عدم سازگاری یا کمکهای فنی به ایران درسهای زیادی بگیریم.

در سال ۱۹۸۰ (یک سال پس از انقلاب ایران)، سمیناری از سوی اساتید و مشاورین آمریکایی که از سالها تلاش برای ایجاد اصلاحات در این کشور خسته بودند، برگزار شد. فقدان شناخت آنان از جامعه، فرهنگ و تاریخ عوامل خارجی نه تنها به شکست اصلاحات آنان منجر شد، بلکه باعث ایجاد مشکلات و منازعات بیشتر و بدبینی در میان مردم کشور میزبان نیز شد. هدف سمینار آمریکایی بررسی «شکست کمک فنی ایالات متحده به حکومت عمومی: مورد ایرانی» بود. کمک آمریکایی به ایران از سال ۱۹۵۳ به شکل کمک به وزارتخانه‌های ایرانی شروع شد و حدود بیست و پنج سال ادامه یافت. اما حتی بعد از چند دهه، کمک فنی در ایجاد نتایج مورد انتظار ناکام ماند و بیش از آنکه به موفقیت دست یابد، مرتکب اشتباه شد. از جمله دلایل این شکست این است که

جابه‌جا شوند، در خانه‌هایی با درهای بسته زندگی نکنند و در فضای آزاد آشپزی نکنند، نه در آشپزخانه. در واقع اساسی‌ترین تفاوت‌های فرهنگی در برنامه‌ها در نظر گرفته نشدند و در نتیجه این برنامه‌ها به دلایلی غیر اقتصادی شکست خوردند.

بیشتر کشورهایی که از سال ۱۹۴۵ به استقلال رسیدند، با تلاش در جهت یافتن یک راه میانه از طریق وارد کردن سرمایه، فناوری و مهارت‌های فنی از کشورهای صنعتی، در معرض توسعه قرار گرفتند. نخبگان سیاسی کشورهای جهان سوم با استقبال از صنعتی شدن در مسئولیت شکست این واردات در بهبود استانداردهای زندگی محلی سهمیم شدند. توسعه صنعتی نیازمند ارزیابی اجتماعی است، بنابراین پرسشی انتقادی مطرح می‌شود: واقعاً چه کسی صنعتی‌سازی را انجام می‌دهد؟ واضح است که سرمایه، فناوری و شرکت خارجی در دست نیروهای اقتصادی خارجی باقی می‌ماند. بیشتر کشورها این راهبرد را در صنعتی‌سازی جانشین واردات به کار می‌گیرند؛ یعنی کالاهایی که قبلاً وارد می‌شدند، اکنون در داخل تولید یا مونتاژ می‌شوند. «مدرن‌سازی» با «توسعه» برابر گرفته شد، رشد مادی به عنوان معیار «پیشرفت»

تقریباً همه مشاورین برنامه اداره عمومی بدون هیچ‌گونه دانشی از زبان و یا شناختی سطحی از فرهنگ ایران، تاریخ آن و نظامهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن به ایران وارد شدند. سازگار کردن یک آمریکایی با سیاست داخلی یک کشور خارجی نیازمند تغییر ریشه‌ای عادات و رفتارها و ... اوست.

با آنکه باید در مورد تعمیم یک مورد منفرد یا چند مورد محدود به دیگر موارد محتاط بود، اما تجربه ایران و برخی کشورهای دیگر این ظن را به شدت تقویت می‌کند که ما نمی‌دانیم چطور باید به کشورهای در حال توسعه برای اصلاح ساختارهای حکومتی‌شان کمک کرد (ستیز، ۱۹۸۰).

۴. ادغام فرهنگی و توسعه

توسعه یکی از مسائل مهم جهان امروز است. برنامه‌های توسعه بدون توجهات اجتماعی و فرهنگی یا ناکام می‌مانند یا تأثیر ناچیزی بر کیفیت زندگی دارند. برای مثال در عربستان سعودی، مردم به دلیل عوامل اجتماعی، فرهنگی و جوی، زندگی آپارتمانی را نمی‌پسندند. در ایران پروژه اسکان عشایر ناکام ماند، چرا که خانه‌هایی که برای آنان ساخته شد، مناسب نبود. عشایر عادت دارند که در فضایی باز زندگی کنند، به طور منظم

شناخته شد و همه چیزهای دیگر آهسته آهسته فروکش کردند.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که در زمینه روابط بین فرهنگی و حل منازعه، هر آنچه انجام می‌شود، باید از چنین راهی انجام گیرد که نیازمند دو جانبه بودن، توسعه و همکاری موفق است. اگر ما به این دستورالعمل توجه کنیم، به چیز زیاد دیگری نیاز نداریم. «نظم» امروز جهان در حال فروپاشی است و بحرانهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بی‌سابقه‌ای در کارند که با روشهای سنتی قابل حل نیستند. این کار تنها می‌تواند از طریق ایجاد شناخت از فرهنگ خود در درجه اول و سپس از فرهنگ کشور میزبان انجام شود. در واقع یک «نظم جهانی» نوین یعنی ابتدا ایجاد یک فرهنگ جهانی، یک فرهنگ سیاره‌ای که از طریق آن همه مردم با همکاری هم و با احساس مسئولیت در قبال محیط زیست‌شناختی و فرهنگی خود به توسعه دست خواهند یافت، و نه تنها میراث زیست‌شناختی و فرهنگی خود را حفظ می‌کنند، بلکه توسعه طبیعی خود را با هوشیاری کامل و احساس ثبات به پیش می‌برند.

این یک تلاش عظیم است؛ وظیفه‌ای که نیازمند کمک چندین نسل، بزرگواری و

شکیبایی از سوی افراد مطلع در برابر کسانی می‌باشد که هنوز نیازمند روشنگری هستند و واقع‌گرایی کافی برای پذیرش اینکه محو کردن غیر آن تنها با یک نقشه هوشیارانه، خردمندانه و ماهرانه ممکن خواهد بود. مورد ایران نشان می‌دهد که ارتباط بین فرهنگی درست و واقع‌گرایانه به اضافه آشنایی با زبان، اقتصاد، نظامهای سیاسی و حکومتی کشور میزبان برای موفقیت در پروژه‌های توسعه، پیشگیری از منازعه و بالاخره هموار کردن راه برای بهبود و ارتقای کیفیت زندگی لازم است.